

بقلم : بوریس نیکیتین ( B. Nikitine )

دانشمند روسی - مقیم فرانسه

## درویش روسی



مقاله ذیل بقلم آقای بوریس نیکیتین است که پس از انقلاب روسیه ساکن خاک فرانسه میباشند و تألیفات و مقالات ایشان در باب ایران شهرت دارد و از آن جمله است « ساختمان اجتماعی و اقتصادی ایران » ( بزبان فرانسه ) و « ایرانی که من شناختم » که بزبان فارسی هم ترجمه شده و در طهران بچاپ رسیده است و « مطالبی در باب کیفیات اجتماعی در آیات منشور جدید فارسی » ( بزبان فرانسه ) و مقالات بسیار دیگری . ایشان علاوه بر زبانهای فرنگی ، فارسی و عربی و ترکی را نیز میدانند و از آنجائیکه سالیان دراز مقیم خاک ایران بوده اند علاقه وافری باین مملکت و ادبیات فارسی دارند و هنوز هم بی نهایت علاقمندی مشغول خدمتگزاری بزبان فارسی و تاریخ و

بوریس نیکیتین دانشمند روسی

ادب ما هستند . خداوند بایشان و امتال ایشان توفیقات کامل عطا فرماید .



مقاله ای را که آقای نی کی تین مستشرق روسی نزد بنده فرستاده اند و بنده از روی خط ایشان بدست خودم نوشته ام لفاً تقدیم میدارم . این مرد محترم بسیار صاحب دل و نیک خواه و نوع پرست و ایران دوست که هفتاد سال بیشتر از عمرش گذشته و عشق سرشاری بایران و ایرانیان و ادبیات ما و زبان فارسی دارد آرزویش این است که مردم روسیه با مملکت و تمدن ما آشنا بشوند و مردم ایران هم با روح و ادبیات و آن قسمتهائی از تمدن روسیه که جاودانی است و ارزش و بهای واقعی دارد و در واقع بشری و دنیائی و عمومی است آشنائی بیشتری پیدا کنند و البته مانیز جز این آرزوئی نداریم و دلمان میخواهد باتمام ملل دنیا دوست و برادر باشیم و صحبت ضعیف و قوی در میان نباشد . . . .

محمد علی جمالی زاده



چند سال قبل نویسندهٔ این سطور در مجلهٔ ایتالیائی موسوم به «اروپای شرقی» رساله‌ای در باب يك نوع از مردم مذهبی روسیه بنام «استرانیک» انتشار داد. این اشخاص بی‌شبهات بدرویشهای ایرانی نیستند و عده‌ای از آنها کارشان در دورهٔ زندگانی رفتن از عبادتگاهی به عبادتگاه دیگر است. اغلب آنها از عوام الناس میباشند و میتوان گفت دایم در سیر و سیاحت و سلوک هستند و بهمین جهت است که آنها را «استرانیک» نامیده اند یعنی سیاح. یک نفر از این طایفه در کتابی موسوم به «اعترافات پیدر روحانی» حکایت میکند که مانند درویشهای ایرانی که ورد میگیرند پیوسته دعائی داشته اند بعبارت «گوسپودی پونیلوئی» که میتوان آنرا بفارسی «خداوند رحمت فرماید» ترجمه کرد همین ذکر و ورد موجب سعادت مندی او بوده است، چنانکه در میان مسلمانان نیز امثال این نوع اشخاص دیده میشود، و خلاصه آنکه با تحقیقاتی که دارم معتقدم که ما روسها از حیث تاریخ و کیفیات خاکی و جغرافیائی و مخصوصاً در زمینهٔ اخلاق بمردم مشرق زمین نزدیکتریم تا بمردم غرب، و تفصیل و چگونگی این عقیده و نظر را در ضمن مقاله ای بزبان روسی بعنوان «ایران و توران و روسیه» شرح داده ام و در صدد اثبات این نکته برآمده ام که این علاقمندی زیاد هموطنان من از عوام الناس و حتی بعضی از اشخاص با فضل و کمال بعوالم مذهبی همان «خدا و حقیقت جوئی» ایرانیان است که تصوّف را بوجود آورده و ادبیات فارسی را بدرجهٔ اعلای کمال رسانیده است و از همین راه بر ذخایر معنوی منظوم دنیا بسی گوهرهای گرانبها افزوده است. از طرف دیگر باید دانست که شهرت مؤلفین و شعرای بزرگ روس از قبیل: **پوشکین** و **چخوف** و **تولستوئی** و **دوستوئیوسکی** و **گورگول** و **لرمانتوف** و غیره مبنی بر عمق و صمیمیت آنهاست که بمقام ایمان و ایقان میرسد. از جمله اشخاصی که وجودشان باثبات این مدعی کمک میکند شخصی است موسوم به **Velémir Khlebnikou** و **ولمیر خلبنیگوف** که شرح حاش خالی از فایده نیست و موضوع این مقاله خواهد بود.

خلبنیگوف شاعر روسی در سنهٔ ۱۸۸۵ تولد و در سال ۱۹۲۲ میلادی وفات یافته است. وی در چهار سالگی خواندن را آموخت و از همان بچگی بقرا گرفتن

زبانها و نقاشی علاقمند بود و بعدها شش سال در دانشکده شهر قازان تحصیل مشغول گردید و ضمناً در سال ۱۹۰۳ با تهام اینکه با جوانان همدرس و انقلابی خود در شورش شرکت داشته يك ماه زندانی گردید و این قضیه در وجود او منشاء اثرانسی گردید. در سال ۱۹۰۵ از طرف دانشکده مأمور شد که برای تحقیقات علمی بجهال اورال برود و در نتیجه این مسافرت مقاله ای در باب طیور آن سامان منتشر ساخت و باید دانست که پدرش در طیور شناسی متخصص بوده است. تبّعات **خلبنیکوف** در موضوعات ریاضی و علوم طبیعی جدی و قابل توجه میباشد چنانکه در سال ۱۹۰۸ در دانشگاه پترسبورگ در همین رشته ها مشغول تحصیل گردید ولی پس از يك سال داخل دانشکده تاریخ و زبانهای اسلاوی و از پیشقدمان ادبی پایتخت گردید. در ابتدا طرفدار سبکهای «آکمه نیسم»<sup>(۱)</sup> و «سمبولیسم» بود ولی طولی نکشید که مجذوب سبک واسلوب «فوتوریسم» گردید و معاشرتش بیشتر با طرفداران این سبک جدید بود<sup>(۲)</sup>. وی در سال ۱۹۱۰ ترک دانشکده گفت و زندگانی تازه ای برای او آغاز گردید. از همان دوره دانشجویی باحوال مادّی زندگانی سخت بی اعتنا بود و از زندگانی خود پرستانه طبقه متوسط «بورژوازی» حس نفرت داشت. نیم گرسنه مدام در سیر و سیاحت بود و در جائی بند نمیشد و فقط فصل زمستان را در پایتخت میگذرانید. در اطاقش بجز بستر محقر باریکی و میز آشپزی ساده ای که روی آن نوشتهجات زیاد گسترده بود و يك صندلی کهنه اسباب دیگری وجود نداشت. در سال ۱۹۱۲ در ذیل نامه ای که معروف است به «سیلی بدوق اجتماعی» امضای او در پهلوی امضای شعرای فوریست دیگر دیده میشود. شهرت **خلبنیکوف** در میان طرفداران این سبک و «مکتب» که در سنوات ۱۸۱۳ و ۱۹۱۴ با کمال شهامت و جسارت در راه ترویج این شیوه مبارزه میکردند بواسطه اختراع کلمات تازه بود. وی میخواست برای کره زمین زبانی عمومی احداث نماید که کلمات آن از ریشه زبانهای اسلاوی باشد چنانکه در نامه ای بتاریخ بهار ۱۹۱۴ میسر شد: «آیا موقع آن نرسیده

(۱) «آکمه نیست» از کلمه یونانی آکمه (AKME) میآید که بمعنی درجه کمال در هر مورد است.

(۲) از قبیل مایاکوسکی معروف و کروچینخ و بورلوك.

است که بر بلمهای رازین (۱) سوار شویم و از سروسروران برای کره ارض حکومتی تشکیل بدهیم. در نامه دیگر در سال ۱۹۱۲ مینویسد: «مقام مردم داخلی زمین از مقام مردم ساکن سواحل دریا بلند تراست و بهمین جهت است که مردم آسیا در پیشرفت دانش سهم بیشتری داشته‌اند و امروز نیز تا اندازه ای نمایان است، پس خوب بود که روسیه نیز در ضربات پُتکِ عصر جدید شرکت داشته باشد». باز در جای دیگری میگوید: «ما جوانان خوشدلی هستیم. مذهب برای ما بیشتر از فوکول اهمیتی ندارد. بچه حیوان چه شاخدار باشد و چه بی شاخ، چه بزغاله با شاخ و چه گوساله بی شاخ هر دو بدرد میخورد. ما بیش از دو طبقه که عبارت باشد از طبقه خودمان و از طبقه دشمنان ملعونمان طبقه دیگری را نمیشناسیم. ما جنس تازه ای هستیم و آدمهای شاع افشانی هستیم که آمده‌ایم دنیا را روشن سازیم و امکان پذیر نیست که مغلوب شویم».

جای تعجب نیست اگر طبیعت سرکش و آزاد شاعر ما زیر بار «دیسپلین» قشون نمریفت و جنگ عمومی اول ۱۹۱۴ و تجهیزات قشونی موجب گردید که بر طغیان درونی او بیفزاید. چیزی که هست دوره اقامت او در قشون و سربازخانه طولانی نگردید و بیاری دوستانش بعنوان اینکه استعداد مزاجی کافی ندارد رهائی یافت. در آن اوقات اشعاری بر ضد جنگ و نظامیان سروده است که باقی می‌باشد. خلاصه آنکه این شاعر تهیدست که سرش را بجای اینکه بروی بالش نرمی بگذارد بروی نوحتهجات خود میگذاشت و چون مدام تغییر محل میداد مقدار زیادی از آثارش از میان رفته است، هر چند حاضر بود انقلاب شوروی را بپذیرد ولی در نظر او انقلاب مبارزه طبقاتی نبود بلکه انقلاب واقعی را در کشف قوانین عهد جدید میدانست تا بتوان در پرتو آن قوانین دنیائی بکلی تازه و دگرگون بوجود آورد.

رفیق ما در اواخر سال ۱۹۲۰ در باد کوبه در شعبه ادبیات و تمدن اداره تبلیغات

(۱) رازین (استنکا رازین) از شجاعان نامی روسیه است که نام آن ورد زبان بزرگ و کوچک است و شعرها و تصنیفهای مشهوری در باره او موجود است که همه میدانند و همه میخوانند. مراجعه شود به کتاب «تاریخ روابط روس و ایران» تألیف سید محمد علی جمالزاده که ملحق بروزنامه «کاو» در برلن بچاپ رسیده است. در زبان خلبنیکوف رازین اشاره بمنصر انقلاب است.

انقلابی شوروی وارد گردید و در آنجا مشغول کار شد. با آن قد بلند و موهای دراز و لباس عجیب و غریب روزها را بساختن اشعار در ستایش انقلاب میکذرانید و شبها در همان اطاق دفتر روی میز تحریر میخوابید.

مقصود راقم این سطور در اینجا شرح کامل و مفصل در باب این شاعر عجیب نیست بلکه تنها در نظر دارم در باب اقامت او در خاک ایران شمه‌ای باطلاع دوستان ایرانی عزیز خود برسانم. وی در بهار ۱۹۲۱ با سمت «ناطق رسمی» عازم گیلان گردید و وظیفه رسمی او سخنرانی در دستجات قشون سرخ بود که بی‌هانه مساعدت بجنگلی‌ها بایران اعزام شده بود. وی ورود خود را بایران در نامه‌ای بخواهرش از این‌قرار توصیف میکند:

« در هوای آرامی که بمنزله نوشخند بتمام نوع بشر بود بر کشتی «کورسک» نام سوار و بجانب جنوب، رهسپار خاک ایران شدیم. برف نقره فام که کوهستان را در زیر گرفته بود نگاه پیامبر را بخاطر می‌آورد، نگاهی که در زیر ابروان ابرها پنهان باشد. نقش برفین در قلل مانند فکر رفیعی بود در زرفنای چشمان خدا»

« و دیدگان جدی اندیشه بزرگواری را بخاطر می‌آورد. اعجاز لاجوردی ایران»

« بر فراز دریا آویخته بود و حریر گسترده با امواج بیکران سرخ وزرد انسان را»

« بیاد دنیائی میانداخت که پایان نداشته باشد. انزلی خوش پذیر اطرف‌های ابطالیای»

« جنوبی را بخاطر می‌آورد. کوههای سر تا پا سیمگون بالاتر از ابرها. کاروانی از»

« یرندگان دریائی با گردنهای دراز پیرواز آمد. آب رودخانه با امواج دریا متصادم»

« گردید و رنگ سبز وزردی بوجود آورد. بشتاب بجانب دریا روان شدم تازمزمه»

« مقدس آنرا بشنوم. بنای آواز خواندن را گذاشتم بطوریکه ایرانیانی را که در آنجا»

« حضور داشتند بتعجب در آورد. آنگاه نیم ساعت تمام برادرانه با امواج در نبرد بودم.»

« دندانهایم بهم میخورد و هنگام آن رسید که رختم را بر تن نمایم. جامه برای انسان»

« زهراست چون همینکه تن زندانی لباس گردید از آفتاب و باد محروم میماند. در»

« کشتی «کورسک» مصاحب راهم کتاب **کراپوتکین** (۱) بود: نان و آزادی.»

تلاطم امواج باد گوهستان و رنگهای گوناگون شاعر مارا مجذوب و شیفته

(۱) پرنس کراپوتکین مؤلف آثار شیشیت معروف روسی بود.

ساخت . اکنون احساسات او را با احساسات یکنفر ایرانی یعنی منوچهر ستوده مؤلف کتاب « فرهنگ گیلکی » که در سال ۱۳۳۲ در طهران بطبع رسیده است مقایسه میکنیم . منوچهر ستوده در پیشگفتار کتاب خود چنین مینویسد : « چشم اندازهای کناره دریای خزر و باغهای چای لاهیجان و سرسبزی و شادابی گیاهان و کلهای خودرو و خانه های کالی پوشی روستائی و بامهای سفالین ساختمانهای شهری و هزاران دیدنیهای شگفت انگیز . . . »

**خابنیکوف** از آنجائیکه لباس خود را قبل از مسافرت باد کوبه فروخته بود مانند گدایان نیم برهنه وارد خاک ایران گردید ، یعنی نه کلاه بر سر و نه کفش در پا داشت . تنها با پاتابه و شلوار ونیم تنهای از پارچه ای که جوال از آن درست میکنند - آن هم بی زیرشلوار- قدم بخاک ایران نهاد . موهای بلند و صورت باروحانیتش او را بصورت یک نفر آدمی که عادی نبود نشان میداد و بهمین جهت ایرانیان او را درویش خواندند . هر چند اقامتش در ایران کوتاه بود یعنی از ۱۴ آوریل تا اواخر فوریه ۱۹۲۱ تجاوز نکرد ولی در زندگانی اودارای اهمیت بسیاری گردید . سرزمین ایران برای او کشور تمدن قدیمی و گهواره انسانیت بود و سابقاً هم در اشعار خود در باب ترجیح و برتری تمدن مشرق نسبت بتمدن اروپائی که در نظر او تمدنی است « بورژوازی » معانی بسیاری آورده بود .

در آن گیسو دار جنگ مسافرت با ایران در حکم سیر و سیاحت و تماشا بشمار نمیآمد و شاعر ما در جزو قشون مجاهدین از خطرات جانی هم برکنار نبود بلکه در تمام زحمات و مهالک با فدائیان ایرانی و نظامیان روسی شریک و سهم شانه بشانه بود و ضمناً در روزنامه روسی « ایران سرخ » اشعاری انتشار میداد (۱) و هم سعی داشت که در عین حال فارغ از قواعد و رسوم ظاهری آزاد زندگانی نماید و کمال مطلوب

(۱) در باب وقایع گیلان در آن اوقات رجوع شود به : « دختر رعیت » نگارش م . ۱۰ . به آذین که در مهرماه ۱۳۳۰ در طهران بچاپ رسیده است - کتاب ژنرال دوسترویل که در سال ۱۹۲۰ بطبع رسیده است و عنوان آن از اینقرار است .

«The Adventures of Dunster force, L. E. Arnold, 1920».

و کتاب « ایرانی که من شناختم ام » بقلم موسیو ب . نیکیبتین - طهران ، کانون معرفت ۱۳۲۹ .

او زیستنی بود مانند زیستن درویشی بنام « گل مولا » که در داستان موسوم به « بوق گل مولا » بازیگر آن داستان است و در باب آن در ذیل بحث خواهیم داشت. شاعر ما در ماه ژوئن تا غره اوت با چند نفر از دوستان و از آن جمله احسان الله خان<sup>(۱)</sup> از رؤسای انقلاب گیلان از راه تنکابن عازم فتح طهران گردید و در قصبه شهسوار توقف نمود و وقت خود را بگردش در کنار دریای شناوری و شاعری و نوشتن اشعار خود بر اوراق پراکنده میگذرانید و چون علاوه بر علم زبان باعداد و ارقام هم علاقمند و در واقع میتوان گفت عدد پرور بود برای داستان خود «لوايح روزگار» محاسبات پیچیده انجام میداد و تاریخ را از لحاظ اعداد تفسیر میکرد و عقیده داشت که در عالم تاریخ اداره عهود و زمانه بدست وقایع نیست بلکه در دست اعداد و ارقام است. شاعر ما در همان دوره اقامت در شهسوار رغبت خاصی بمعاشرت و نشست و برخاست با مجاهدین و اهالی وصحبت و گفتگوی با آنها داشت و حتی روزی بادیگران بمیهمانی خان آن قصبه رفت چنانکه در اشعارش مذکور است. پس از خیانت سعیدالدوله<sup>(۲)</sup> که فرمانده مجاهدین بود شاعر ما به باد کوبه برگشت، اما در بین راه پیش از آنکه به کشتی برسد در روز دوم عقب نشینی قشون سرخ از همقطاران جدا شد و از راه ساحلی دریا بجنگل کوهستانی زد و بیهانه اینکه کلاغی را دیده که بابال سفید بدان جانب در پرواز بوده یاران خود را ترك گفت و فقط فردای آن روز از نو باقد درازش از دور نمایان گردید و بار دو گاه سرخ ملحق شد.

مظلومه « بوق گل مولا » را که در فوق بدان اشارتی رفت میتوان سیاحت نامه و شرح حال خالیسکوف بشمار آورد ولی از آنجائیکه فهمیدن اشعار او برای هموطنانش

(۱) راقم این سطور را با احسان الله خان در آنزلی ملاقات دست داد. وی پس از شکست جنگلیها در تابستان ۱۹۱۸ به باد کوبه ریخت. (۲) رجوع شود بکتاب آلمانی تألیف هربرت متزیک «رساناه: ترقی ایران و دولتهای معظم» آنجائی که میگوید «در ناحیه فیروز کوه ... احسان الله خان و سعیدالدوله علم طفیان برافراشته و به تنکابن حمله آورده بودند (ص ۵۰). «در تحت فرماندهی احسان الله خان و دیگران هزارتنی از شورشیان قذغتم ساخته قصدشان این بود که از طریق شهرستانک هجوم بظهران را حاضر سازند ... قشون دولتی در تحت فرمان سرهنگ فضل الله با زحمت و مرارت بی اندازه و تلفات زیاد شورشیان را از سواحل رودخانه چالوس عقب رانده بنای حمله و هجوم را گذاشتند» (ص ۵۱).

آسان و بی زحمت نیست (چنانکه در فوق نمونه منثور او نیز در نامه‌ای که بخواهرش نوشته دیده شد) ، راقم این سطور خود را از ترجمه آن داستان چنانکه دلخواه است عاجز می بینم و ازینرو باقتباساتی از آن بترجمه تقریباً تحت اللفظی قناعت خواهد رفت تا خوانندگان گرامی را نمونه‌ای در دست باشد . منظومه باصدای اوق اوق یا حق حق شروع میشود و میتوان احتمال داد که مقصود شاعر از این اصوات کلمه «یا حق، یا حق» باشد که مرسوم و معمول درویشان است و یا شاید همان صدای بوق درویش باشد .

### « داستان بوق گل مولا »

حق حق ! گل مولای وحشی ،

سرویا برهنه و پوست بدوش

باموهای سیاهی که مانند آبخاری بشانه‌اش ریخته

باجشمان سیاه گوئی گاومیش مستی بود که بدوین مشغول باشد

یا باد خدا که از کوهستان بوزد .

چوخ پول ، چوخ شاهی (۱) .

سیل بازار و دادوستد اوج گرفته است .

بر سفید ناچیزی در دست درویش

از یک کوه پول نیرومندتر است .



داول آوم (۲) حق ، حق ،

خیل دیوان از کوهستان بیابان آمد

تا باخلبنتیکوف دیدار نمایند

برای ستایش او و ستایش ستاره مطالع او .

گفتند این آدم از ما است .

بیشه و جنگل نیز با این گفتار هم آواز شدند .

ولی ابر شبانگاهی ویرنده تیره قام دریا منکر بودند

و دختر ایران هم باوتو و منی نگفت .



بابال شکسته بر کشتی « کورسک » سوار روان گردیده ،

به برف سفید و باغست نهای قرمز رسیدم .

آواز دادم و از دیو کوهستان یاری خواستم

تا بر آسمان دست یابم .

(۱) شاعر که فارسی نمیدانست گاهی کلمات ترکی استعمال مینمود . (۲) یعنی صاغ اول (بترکی)

یعنی سلامت باشی ؟



ای باغستانهای سرخ خون من وای کوهستان سفیدبال من !  
گل مولا بیابنشین تاترا برسانم .



ستاره من با ستاره رازین تفاوت دارد  
او غارت میکرد و آتش میزد  
اما من چه خواهم کرد ؟  
صبر کنید تا ببینم  
شاید بتوانم آزادی بیخشم .



من بگفته کرایوتکین  
بشکار خود پرستی سرگرمم  
و بیاری روزگار  
از نو بردوش خودبال و پر دارم .



به نیروی باد بحر خزر  
سرود آزادی را میخوانم !  
خاموش باد آن کس که خود را فروخته ،  
سوگندش بدریا دروغ است .  
آواز دریا آتش سودخواهی را خاموش میکند .  
ای باد کاری بکن !



میر غضب آنجا دور ایستاده است انسانی و مطالعات فرهنگی  
اندیشه های برف قام جو بهای سفید  
قره العین طاهره بدست خود  
طناب را بگردن بست !  
و از جلاد پرسید دیگر چه ؟



دروسط یل برچی است از کاشی کبود (۱) .  
شامگاهان در بازار تخم کلاغ میفروشتند ؛  
یکی یک شاهی ! بیابردار !  
تخم مرغ رنگ سرخ زده هم دارد  
در سایه شگفت آمیز شب ، کوزه با شربت و یخ .

(۱) مقصود یل معروف به « یرد عراق » است در شهر رشت بروی شیکا الان رودبار . یرتیل در لاهیجان . یرد در زبان آوستائی پرتو (Peretu) بهمین معنی است (فرهنگ گیلکی . ص ۳۵)

در کوچۀ تیره و تار ، ماروسی نمیدانیم  
 « زیداراستوی توباریجی » (۱)



پسرك چلاق دم در مسجد ببا برین  
 دست لاغری مانند عنكبوت دراز میکند .  
 زنها مانند بطری هستند :

چوب پنبه سفید بروی شیشه سیاه !  
 چادر آنها را از ترس حمایت میکند  
 که میبادا کسی بخواهد بطری را باز کند .  
 چشمهای دیوانه لذت سیاه دارد .



کشوری که در آنجا نیز مردم آدم خوانده میشوند  
 وخوانین جامه سفید می پوشند  
 و ماهی آزاد را بانور میگیرند .

در دره کوهستان

که در آنجا همه چیز باحرف شین شروع میشود :

شاه ، شاهی ، شیره . . .  
 و بماه ساکت وصامت « آی (۲) » میگویند ،  
 کله ای که زنگک میزند  
 من در چنین کشوری هستم !



بهاران کناره دریا از لاشه ماهیان گردن بند دارد .  
 سفره حاضر است . بفرمائید خجالت نکشید .

غیر از دریا کسی اینجا نیست . نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سه کیسه اشبل (۳) پیدا کردم  
 آنها را بختم و سیر شدم .  
 چقدر خوش است .

از همانی نزد مردم بهتر است .



شیر (۴) باموهای پریشان یاسبان غروب  
 وباشمشیر کج کسی را میترسانید ،  
 خورشید دوستانه بشانه او خوابیده است  
 در میان کاشی سبز ، کاشی سبز قام .

(۱) بزبان روسی یعنی سلام ای رفیق . (۲) آی بتر کی بمعنی ماه است وشاعر تصور نموده که  
 فارسی است . (۳) اشبل دررشت بختم ماهی میگویند ودر اغلب نقاط گیلان آنرا نرم کرده بانخم  
 مرغ مخلوط میکنند واز آن کوکو حاضر میسازند . (۴) اشاره بشیر وخورشید بیرق ایران است .



خان با زیر جامه پا کبزه گل سرخ بو میکرد .

« روسکی نیه زنای پلو خو »

« شالتای بولتای نیه نادو زاجم پلو خو (۱) »

روسی نمیدانم . بد است .

صحبت نمیتوان کرد .

چرا بد است ؟

پنجاه سال است که آسیا روسی است .

روسیه آموزگار خوبی است .



تولستوی شخص بزرگ ، بلی بلی درویش روسی !

ها ! زردشت ها ! خوب ، وصاحب مست میشد

سفید و یابره نه کوهستان کبود دور افتاده را تماشا میکرد .

در ایوان قالی گسترده بود با تفنگ های زیاد گرامی تر از خاک اجدادش .

پیشخدمت یاهای پسر خان را قلقلک میداد ،

پسرک می خندید و میخواست لگد بر صورت غلام بزند .

اونیز تنها زیر جامه ای بدین طور پوشیده بود .

خوانین در باغهایشان پیغم و غصه گردش میکنند

با در اطراف کلم بیل میزنند .



بحال خستگی در زیر درخت انجیر خفته بودم

شاخه های کوچک و بزرگش مانند فرزندان

مادرشان درخت را در آغوش گرفته بودند .

اسبهای سفید زین دار در چمن میچربیدند .

سرباز فراری روسی مرا آواز داد ،

« تو پسر ماهستی بنشین و بخور » .



دوروز بود که بجز میوه های جنگلی چیزی نخورده بودم

چای ، پلو ، کیلاس .

در آن وقت بول نداشتم و پیاده میرفتم ،

خیلی خسته شده ام ،

بابار تفنگ و نوشتجاتم .



خواهیدم در میان راه و ستارگان در وسط آسمان تیرم تماشا می میکردند .

چون بیدار شدم دیدم دوازده نفر آدم مسلح دور تا دور من توتون میکشند .

(۱) بزبان روسی اصطلاح شالتای بولتای بزبان عوامانه تقریباً گفتگو یا صحبت میباشد .

حرفی نمی‌زنند . فکر میکنند . « روسی نمیدانیم . شلیک خواهد شد .  
 بیابرویم » . رفتیم . بمن خوراک دادند و توتون باشکم گرسنه .  
 عجب ! صبح که شد تفنگم را پس دادند و مرا رها ساختند .  
 فارداش لطفاً تکه پنیری بمن داد بانگهای افسرده و غمناک !



بنشین گل مولا . میدانم تو کیستی ،  
 یولنداری ، چیزی نیست . گل مولا ترا بکشتی میرسانم .  
 پیر مرد یا کتل چرا مرا چنین دوستانه پذیرفت ؟  
 مگر طالبم بلند است . در ایران از گل مولا بودن مقامی محترم تر نیست .  
 خزینه دار بهار ، فرقه ماه آی .



شوخی کنان ماه زرد را آی آوازدهم  
 آی از سمت راست . خون خود بتابستان دادن است  
 وموی زرین به بهار

هر روز برب دریا دراز میشوم و خوابم میبرد ! ( پایان داستان )

چنانکه گفته شد « گل مولا » شرح حال خود شاعر است مخصوصاً در مطالبی که مربوط است به مهمانی در منزل خان و کیفیت عقب نشینی قشون سرخ که در آن موقع شاعر ما از آنها جدا شده ، دو روزی در جنگل آنها می گشته است و حتی اسیر قزاقهای دولتی میشود ولی رهایش میکنند . . . در اول داستان شاعر از گل مولا سخن میراند ولی در آخر داستان گل مولا خود شاعر است .

باید دانست که « گل مولا » مهمترین منظومه خالبنیکوف در باب ایران است ولی اشعار دیگری هم از او در دست است که بعضی از آنها را قبل از آمدن بایران و بعض دیگر را پس از اقامت در کیلان ساخته است از اینقرار : ۱ - آسیا . ۲ - نوروز کارگر . ۳ - کاوه آهنگر . ۴ - سرود ایرانی . ۵ - شب در ایران . قطعه « آسیا » را در سنه ۱۹۲۱ ساخته است و سه قطعه از آن قطعات یعنی « نوروز کارگر » و « کاوه آهنگر » و « سرود ایرانی » در روزنامه « ایران سرخ » بطبع رسیده است و قطعه « شب در ایران » هر چند در کیلان ساخته شده ولی در سنه ۱۹۲۲ بچاپ رسید .

نکته دیگری که قابل توجه است این است که در ضمن داستان موسوم به « حاجی طرخان » (۱) که شاعر ما در سال ۱۹۱۳ نوشته است باین جمله بر میخوریم « مگر

مسلمان همین روس نیست . اسلام ممکن است روسی باشد .

باید دانست که در ضمن داستان « بوق گل مولا » قطعه شعری وجود دارد بعنوان « منزل علی سید دولت مند » که شاعر در آنجا از تجملات منازل ایرانی از قبیل شیشه بر بهای رنگارنگ و چینی آلات و آینه کاری در سقف تالار و ماهی در ظرفهای سبزرنگ و چیزهای دیگر سخن میراند .

از مضامین داستان « بوق گل مولا » بخوبی استنباط میشود که **خلبیکوف** با افتخار و مباهات خود را در وریش ایرانی معرفی میکند و میتواند گفت که تا اندازه ای هم حق با اوست چون واقعاً دنیا و کار دنیا را مانند حکیم بزرگ ایرانی خیام هیچ اندر هیچ میشمرد . معروف است که روزی از او پرسیدند شعر چیست . گفت شعر مانند مسافرت است باید جائی رفت که کسی بدانجا نرفته باشد . و میتوان احتمال داد که برای تحقق همین فکر و نظر بود که عازم ایران اگر دید باید با هزار افسوس اقرار نمود که پیش از او هیچ شاعر روسی دیگری بایران مسافرت و در آن سرزمین اقامت نکرده بود . درست است که **گری بایدوف** هم نویسنده و شاعر بود ولی او آن مرحوم تنها بعنوان وزیر مختار بایران آمده بود و همچنین پیش از لاهوتی هم شاعر ایرانی دیگری بروسیه نرفته بود . میدانیم که شعرای عالی مقام ایران از قبیل فردوسی و نظامی از روسها سخن رانده اند ولی در عالم همسایگی هزار ساله اینقدر کافی نیست و باید امیدوار بود که مناسبات این دو کشور نامی تنها منحصر بیست و تجارت نباشد بلکه در امور معنی ز ادب و فکر و معرفت و تمدن هم روابط وسیع و سودمند داشته و شریک و سهیم باشند . در آغاز این مقاله گفتیم که بعقیده قاصر اینجانب کردار روسها با عرفان طلبی و حقیقت جوئی ایرانیها بی شباهت نیست . آرزوی قلبی من این است که در حدود قدرت خود در نزدیک ساختن این دو ملت بیکدیگر خدمتی انجام بدهم و خاطرات تأثر آمیز گذشته را از میان بردارم .

استقرار مناسبات و روابط دوستانه میان مملکت من روسیه و ایران بسیار مطلوب است و متأسفانه تا کنون نه از طرفی و از طرف دیگر سعی و کوشش و حُسن نیت کافی بدین منظور بمنصه ظهور نرسیده است . البته حقیقش بود روسیه که از لحاظ قدرت مادی

برای ایران مقدم بود بالنسبه باین مملکت و داد و عطوفت بیشتری مبذول میداشت . چیزی که هست رفتار ناهنجار روسیه را نسبت بایران باید ناشی از طرز حکومت استبدادی تزارها دانست ولی در عین حال يك حقیقت تاریخی را نباید از مد نظر دور داشت که با تغییر طرز حکومت اوضاع و کیفیات جغرافیائی و سیاسی دائمی مملکت که سیاست دیپلوماسی از آنجا سرچشمه میگردد تغییر نمی یابد . جای شبهه و انکار نیست که رفتار روسیه نسبت بایران موجب تأسف و تأثر است و مثلاً اگر بخوایم از حوادث و وقایعی که هنوز در خاطر ارقام این سطور است مثال بیاوریم البته حمایت روسیه از محمد علی شاه قاجار و بمباردمان مجلس شورای ملی و سخن امام رضا در مشهد و اشغال خاک ایران در سنوات ۱۹۱۱ و ۱۹۱۴ و محاکمات نظامی در رشت و تبریز و اعدام ایرانیان و مداخلات ناروا در سیاست ایران در دوره آخرین پادشاهان قاجار و غیره و غیره رفتاری نبود که بتوان آنرا بهیچ اسم و عنوانی مشروع ساخت ولی ضمناً نباید فراموش نمود که در آن زمان سیاست عمومی روسیه مبنی بود بر اینکه از بسط نفوذ و رسوخ انگلستان و از ادعاهای ترکیه جلوگیری نماید و لهذا این دو مملکت را نیز در آن اوضاع و احوال باید در مسؤلیت شریک و سهیم دانست . نکته قابل توجه دیگر آنکه روسیه از قدیم الایام بحمايت از مسیحیان مشرق زمین و آرامنه و اهالی گرجستان معرفی شده بود و این نیز خود برای روسیه در زمینه سیاست و ظایف سنگینی ایجاد مینمود . با اینهمه با در نظر گرفتن این مقدمات تصدیق دارم که از حکومت استبدادی روسیه بایران ستم رسیده است ولی مردم سلیم النفس روسیه که بتمدن و فرهنگ ایران احترام دارند تأسف میخورند و پشیمانند و آنگاه از هموطنان من که آرزو دارند روزی این کلام فردوسی طوسی « میازار موری که دانه کش است » جامه تحقق پوشد ، از جان و دل خواستار دوستی با ملت ایران هستند و با حسن نیت و پاکی و انسانیت کامل آرزو دارند که این دولت با هم روز بروز آشنائی بیشتری پیدا نمایند .

دوستان قدیمی و صمیمی ایران

ب . نیکیتین

پاریس . اوت ۱۹۵۵